

خشت‌نشته تاریخی داریوش بزرگ

علی سامی

میباشد. چه بسا که متن پارسی‌شان هم روی صفحه زر یا سنگ مرمر بوده، که از بین رفته و تنها نسخه گلی آن خوب بجا مانده است.

این نوشته‌ها زیر پایه کاخ بزرگ بار داریوش یکم در شوش گذارده شده و از حیث آگاهی‌های گرانبهای تاریخی و باستانی که درباره طرز ساختمان و تقاطعی که مواد و مصالح ساختمانی و آرایشی از آنجاها آورده شده، با ارزش و شایان توجه میباشد.

لوحه بنیاد کاخ آپادانای تخت‌جمشید بر گونه دیگری است. آن از زر و سیم و در چهار نسخه درون چهار صندوق سنگی در چهار گوشه کاخ گذارده شده بود، که دو صندوق آن در شهریورماه ۲۴۹۲ شاهنشاهی برابر با ۱۳۱۲ هجری خورشیدی هنگام کاوشهای تخت‌جمشید بدست آمد که اینک زینت‌بخش موزه ایران باستان و موزه کاخ مرمر میباشد.

در لوح‌های سیم و زر تخت جمشید و داریوش بزرگ، مرزهای شاهنشاهی هخامنشی نوشته شده، تا آیندگان بدانند که او و دودمانش چه کشور پهناوری که از بسیاری از سرزمین‌ها با مردمان گوناگونی تشکیل یافته، اداره مینمودند. ولی درخشت‌نشته شوش از مصالح و مواد ساختمانی که هر کدام از چه سرزمینی و توسط چه مردمانی آورده شده، یاد گردیده است. شاید درباره ساختمان کاخ تخت‌جمشید دیگر ضرورت نداشته از جاهائی که مصالح آورده شده، و یا از کسانی که آن مصالح را آورده و درست کرده، ذکری بمیان آید. زیرا درخشت‌نشته‌های دبیرخانه تخت‌جمشید و استادکاری کارگران نوشته شده، و خود نوشته شوش هم که به سه زبان و روی

پس از فرمان تاریخی و مهم داریوش بزرگ بر پیشانی کوه بیستون که از گرانقدرترین نبشته‌های عصر هخامنشی است، خشت‌نشته شوش از لحاظ مطالب برجسته تاریخی در زمره مهمترین نوشته‌های این عهد میباشد، که بین کاوشهای نودساله شوش در آنجا بدست آمد.

این خشت‌نشته بیاد بنیانگزاری کاخ عظیم آپادانای شوش نوشته شده که، بدرازای سی سال، یعنی از ۲۴۵۷ تا ۲۴۸۷ شاهنشاهی برابر با ۱۸۹۸ تا ۱۹۲۸ میلادی، قسمتهای مهم آن پیدا شد. تکه‌های یافت شده در هر سالی بهم چسبانیده شد، و رو به مرفته این خشت‌نشته را تشکیل داده است. اندازه آن ۲۶/۵×۲۲ سانتیمتر و اینک در موزه لوورپاریس در غرفه ویژه اشیاء شوش نگاهداری میشود. تکه‌های کمی از این خشت‌نشته بدست نیامد، لیکن در شناسائی مطلب آن تأثیر مهمی نداشته، و تقریباً تمام مطالب نوشته شده روی آن، دانسته شده است.

خط خشت‌نشته پارسی باستان و ۵۸ سطر میباشد (هر سوی آن ۲۸ سطر)، ولی نسخه بابلی ۴۳ سطر و نسخه عیلامی آن ۵۰ سطر بوده است.

هخامنشیان از لحاظ گسترش پهنه شاهنشاهی نبشته‌های خود را چه در بیستون و چه در تخت جمشید و همدان و جز آن، با سه خط رایج زمان: میخی پارسی، میخی عیلامی و بابلی مینوشته‌اند. تا همه مردم کشورهای تشکیل دهنده این شاهنشاهی بزرگ بتوانند از مفاد آن فرمان‌ها آگاهی پیدا نمایند. نسخه عیلامی و بابلی روی سنگ مرمر کنده شده، و اندازه آنها به ترتیب ۴۲×۳۸ سانتیمتر و ۴۷×۴۰ سانتیمتر

زر و سیم و سنگ مرمر و خشت نوشته شده ، بطور حتم نسخه‌های چندی بوده ، که از مفاد آن همگان آگاهی داشته‌اند . مضافاً بر آنکه کاخ تخت‌جمشید در دامنه کوه و بنیاد آن بر روی سنگهای کوه گذارده شده و آن مطالبی که در سرآغاز خشت‌نشته شوش درباره‌ی کندن زمین و شفته‌ریزی ذکر شده ، درباره‌ی تخت‌جمشید ضرورت نداشته است .

این خشت‌نشته نخست توسط «شیل» کارشناس و خواننده خط‌های میخی گروه باستان‌شناسان فرانسوی خوانده شد و مفاد ترجمه آن چنین است :

«من داریوش شاه بزرگ ، شاه شاهان ، شاه کشورها ، شاه در این سرزمین پهناور ، پسر و پستاسب هخامنشی .

داریوش شاه گوید : اهورمزدا که بزرگترین خدایان است ، مرا آفرید . او مرا شاه کرد . او شهریارای این سرزمین را بمن ارزانی فرمود ، که بزرگ و دارای اسبان خوب و مردان خوب میباشد .

بخواست اهورمزدا پدر من و پستاسب و نیای من ارشام هردو زنده بودند که اهورمزدا مرا در این سرزمین شاه کرد . اراده اهورمزدا چنین قرار گرفت که مرا در سرتاسر این زمین برگزیند . او مرا شاه کرد .

من اهورمزدا را ستایش کردم . اهورمزدا مرا یاری کرد . آنچه از سوی من فرمان داده شد ، او انجام آنرا برای من آسان گردانید . آنچه من کردم همه را بخواست اهورمزدا کردم .

این کاخ (هدیش) که من در شوش ساختم ، زیورهای آن از دور دست‌ها آورده شده .

زمین را کردند تا به سنگ رسیدم . چون کندوکوب پایان پذیرفت ، شفته‌ریزی انجام گرفت . جاهائی چهل ارش و جاهای دیگر بیست ارش . روی آن شفته کاخ نباشد .

زمینی که کنده شد و شفته‌ای که ریخته شد ، و خشتی که فراهم گردید ، کار مردمان بابل بود .

چوب کاج از کوهی بنام لبنان آورده شد . مردمان آشور آنها را تا بابل آوردند ، و از بابل تا شوش یونها و کاریها آوردند . چوب یکا از گذارده آورده شد .

زری که در اینجا بکار رفته از سارد و ازیلیخ (باکتریان) آورده شد . و در همینجا آنرا درست کرده‌اند . سنگ‌بهادار لاجوردی و عقیق و سنگرف که در اینجا بکار رفته ، از سغدیان آورده شد . سنگ بهادار پیروزه از خوارزم آورده شد و همینجا درست شده .

سیم و چوب سنگ‌مانند (آبنوس) از مصر آورده شد . زیورهای که دیوارهای کاخ با آن آراسته شده از یون آورده شد . عاجی که بکار رفته از هند و حبشه و رخسج آورده شد .

ستونهای سنگی که در اینجا بکار رفته . از دهی «ایرادوش» نام در خوزستان آورده شد . سنگ تراشانی که سنگهارا تراشیده‌اند ، یونها و ساردیها (سپردیها) بودند . مردان و زرگران که کارهای زرکاری را می‌کردند ، مادیها و مصریها بودند . کارگرانی که چوب‌کاری مینه‌بودند ، ساردیها و مصریها بودند . بابلیها آجر می‌پختند و کسانی که دیوارها می‌آراستند ، مادیها و مصریها بودند .

داریوش شاه گوید : در شوش کارهای بسیار عالی باشکوهی دستور داده شد و کار بسیار زیبایی بوجود آمد . مرا و کشور مرا و پستاسب پدر مرا اهورمزدا نگاهدارد .

توضیحاتی در اطراف خشت‌نشته :

۱ - «زمین را کردند و ریگ به اندازه بود . جاهائی را چهل ارش ، و بیست ارش جاهای دیگر با شفته پر کردند ...» : کاخ شوش برخلاف تخت‌جمشید و تخت‌سلیمان (در مسجد سلیمان) در دامنه و بر روی سنگ کوه شالوده‌گذاری نشده ، بلکه بمناسبت قرار گرفتن در جلگه و بر روی سطح زمین ، پایه‌های آن روی گل بود . بهمین جهت برای زیرسازی استوار و محکمی که بتواند تحمل بار دیوارهای کلفت و ستونهای سنگی سر بفلک کشیده را بنماید ، و با گذشتن سده‌ها و هزارها خم به‌پیشانی نیاورد ، کارفرمای دورانیش فرمان میدهد که در بعضی جاها زمین را تا چهل ارش ، و پاره‌ای دیگر بیست ارش ، بکنند ، و با ریگ و آهک و شن ، شفته‌ریزی نمایند ، آنگاه کاخ را روی آن بسازند .

اهمیت این محکم‌کاری و دورانیشی آن بود ، که کاخ شوش تا دو سده پس از داریوش بزرگ ، همچنان برپا و اسکندر جشن پیروزی خود را در آن برگزار کرد و سده‌ها نیز پس از برچیده شدن شاهنشاهی هخامنشی برپا و استوار بوده است ، و هرآینه اگر مورد بی‌مهری و بدست فراموشی و ویرانی سپرده نشده بود ، ستونهای آن همچنان ستونهای تخت‌جمشید بجا مانده بود .

آرش : واحد اندازه‌گیری درازا ، برابر يك ذراع . فاصله از آرنج دست تا سرانگشت میانه . شاه آرش یا «گرشایگان» (شاهگان) فاصله بین دو سرانگشتان میانه از یکدیگر چون دو دست را از دوسوی بدن بکشایند ، می‌بوده .

۲ - «ساختن آجر کرم‌رنگ بابل بوده ...» : آجرسازی بابلیها در ادوار باستانی معروف و یکی از هنرهای آن قوم بوده است . چون دسترسی به سنگهای مناسب جهت ساختمانها نداشتند ، بیشتر از زیگورات‌ها و پرستشگاهها و کاخها با آجر ساخته شده است . دیوار عظیم بابل با آن قطر و بلندی و درازا که در تواریخ یاد شده نمونه هنر آجرسازی بابل است . در شوش هم از سده‌های پس از شاهنشاهی هخامنشی

ساختن آجر معمول وزیگورات بزرگ چغازنبیل همه با آجرهایی که گاهی با خط میخی عیلامی نوشته‌هایی دارد، ساخته شده بود.

ساختمان این زیگورات را نزدیک به ۱۵۰۰ سال پیش از میلاد و زمان «اوتناش گال»، پادشاه عیلام گمان کرده‌اند.

۳ - چوب «یاکا» یاد شده در خشت‌نشته را، پاره‌ای چوب بلوط و بعضی هم آنرا با همان چوب «چک» کرمان که اکنون در دره‌ای بنام «جکون» در جیرفت و در جنگل‌های کرمان یافت می‌شود، یکی دانسته‌اند.

۴ - چوب سدر برای پوشش سقف و چوب یاکا و بلوط جهت ستونهای چوبی از حیث استحکام و مقاومت دارای اهمیت می‌باشد. چوب سدر دارای وزن مخصوص متوسط، و پایداری و بود آن زیاد است. چوب بلوط هم گذشته از بود طبیعی، پایداری زیاد و فشاری موازی با الیاف دارد. چوب سدر در پارسی باستان «نوری‌تا» و در فرانسه سدر از سدروسی آمده و دارای انواع چندی است. این چوب مانند بیشتر از درختان «سوزنی برگ»^۲ دارای مواد رزینی و قابلیت اشتغال است.

کنت کورث تاریخ نویس یونان باستان، ضمن توصیف آتش‌سوزی تخت‌جمشید نوشته است: «اسکندر نخستین کسی بوده که آتش در کاخ تخت جمشید انداخت و چون بخش بیشتری از کاخ با چوب سدر پوشش شده بود، شعله آتش زبانه کشید و آتش‌سوزی بجاهای دور سرایت کرد...» در چند جای کتاب مقدس و صحف بنی اسرائیل از چوبهای سرو لبنان که متعلق به باغهای شاهنشاهی بوده، یاد شده براین مضمون:

«به سنگ‌تراشان و نجاران نقره دادند و به اهل‌صیدون و صور، خوردنیها و نوشیدنیها و روغن دادند تا چوب سرو آزاد لبنان را از دریا به «یافا» بنا بفرمانی که کوروش پادشاه پارس به آنها داده بود، بیاورند...»^۳

جای دیگر در کتاب نحمیا ضمن فرمانی که اردشیر یکم هخامنشی برای بازسازی ساختمان اورشلیم میدهد، مینویسد: «نامه‌ای به آساف که ناظر باغستانهای پادشاه است، مرقوم گردد. تا چوب برای سقف دروازه‌های کاخ که متعلق به‌خانه است بمن داده شود، و هم برای حصار شهر و خانه‌ای که من در آن ساکن شوم...»^۴

از این روایات چنین برمی‌آید که درختان سرو آزاد لبنان شهره زمان بوده که برای ساختمانهای پرستشگاهها و کاخهای شاهان هخامنشی از آنجا آورده می‌شده. شهریاران این دودمان خود در آنجا باغهایی بنام «فردوس» داشته‌اند. سدر درختی است سخت و پرورزن و خوشبو از خانواده کاج که هم از پهنا و هم از بلندی رشد میکند. اندازه دور

تنه بعضی از آنها از ۱۰ تا ۱۲ متر و بلندیش به ۳۶ متر می‌رسد و در لبنان پاره‌ای از انواع کهنسالش را تا ۴۰ متر نوشته‌اند. عمر آن زیاد و هم‌اکنون در جنگلهای لبنان مقداری از این درخت است که تاریخ آن را بزمان حضرت مسیح گمان کرده‌اند. میوه او مانند میوه کاج کمی کوچکتر و از شش متری ساقه دارای شاخه افقی است که همیشه سبز می‌باشد و برگهای آن از نوع سوزنی برگان است.

علاوه بر سدر لبنان که شهرت جهانی و باستانی دارد، سدر الجزایر (سدر نقره) و سدر هیمالیا (دئودار) معروف است.

از تنه و میوه این درخت صمغی بدست می‌آید که مانند بلسان نرم و بسوی آن نیز شبیه بسوی بلسان مکی است. برگهای نوعی از آن را خشک کرده میسایند جهت شستشوی رو بدن سودمند و خوشبو می‌باشد، الوار درخت سدر که برنگهای سرخ و سفید است، برای نجاری بسیار مفید و در عهد باستان در مصر و کشورهای آسیای غربی برای ستون‌های بلند و پوشش تالارهای پهناور و تابوت‌های مصر از همین چوب بوده است و دوام آن نیز زیاد و بواسطه همان مواد خوشبوئی که دارد موربانه آنرا نمی‌خورند، و هزاران سال بدون پوسیدگی میماند.

سدر بواسطه همین ویژگیها و مورد نیاز مردم قرار گرفتن، یک جنبه تقدس و احترامی جهت آن قائل شده، و شاید بهمین لحاظ باشد که برگ خشکیده و سائیده شده آن در دفن مردگان جهت حنوط بکار برده می‌شود.

چوب سدر نه تنها در کاخهای شاهنشاهان هخامنشی بکار رفته بلکه در کشورهای آسیای مرکزی از زمان آغاز تمدن سومریها و بعد بابلیها و عیلامیها و آشوریها و دیگران از این درخت سخت و محکم جهت ستونها و پوشش کاخهای خود و پرستشگاهها استفاده نموده‌اند.

در باب پنجم سفر اول تورات (پادشاهان) راجع بساختن هیکل اورشلیم و معبد بزرگ یهود توسط داود و سلیمان نوشته شده است:

«علاوه بر طلا و نقره و مس و آهن، مقدار بسیاری هم سرو آزاد فراهم کرد و هرکس را در هرشغلی که استاد بود بکار داشت.» بعد راجع به سلیمان مینویسد:

1 - Cederus Libonia Bark.

2 - Resineux soft woods.

۳ - باب سوم از کتاب عزرا صفحه ۷۳۳ آیه ۷.

۴ - باب دوم کتاب نحمیا صفحه ۷۴۸.

۵ - باب دوم کتاب نحمیا صفحه ۷۴۸.

۶ - درخت سدر - در فارسی کنار وارز نوشته‌اند.

«نزد حیرام»^۷ فرستاد گفت: مراد من اینست که خانه‌ای باسم یهوه خدای خود بنا نمایم... امر فرما سروهای آزاد را از لبنان برای من قطع نمایند و خادمان من همراه خادمان تو خواهند بود و مزد خادمانت را موافق هر آنچه بفرمائی بتو خواهم داد، زیرا تو میدانی که در میان ما کسی نیست که مثل صیدو نیها در قطع نمودن درختان ماهر باشد... و حیرام نزد سلیمان فرستاده گفت پیغامی که نزد من فرستاده‌ای اجابت نمودم و من خواهش ترا درباره چوب سرو آزاد و چوب صنوبر بجا خواهم آورد. خادمان من آنها را از لبنان بدریا فرو خواهند آورد و من آنها را بسته خواهم ساخت در دریا تا مکانی که برای من معین کنی و آنها را در آنجا از هم باز خواهم کرد تا آنها را ببری... پس حیرام چوبهای صنوبر را موافق تمامی اراده‌اش بسلیمان داد.»

۵ - «زری که در اینجا بکار رفته از سارد و باکتریا آورده شد...». دولت لیدی که پایتخت آن سارد بوده، در دنیای باستان از لحاظ خزائن و اندوخته‌های زر برترین دولت ثروتمند زمان بشمار میرفت. جواهرسازی و پارچه‌بافی و قالی‌بافی و بازرگانی و درآمد گمرکی سارد، بواسطه قرار گرفتن سر راه بازرگانی خاور زمین با باختر و مصر و همچنین خاک زرخیزش، رو بهمرفته وسائل برتری و اهمیت این قوم را از نظر مالی و ثروت فراهم ساخته، و سبب شگفتی جهانیان گردیده بود.

شنهای رود پاکتول^۸ دارای براده و تکه‌های خرد طلا بود، که در اثر سیلابهای کوهستان تمولوس^۹ و نواحی همسایه، در آنجا گرد آمده و خود یک سرچشمه زرخیزی برای مردمان لیدی بشمار میرفت.

کهنترین سکه از دودمان مرمناد^{۱۰} مربوط به زمان ژیک (۶۸۷ - ۶۵۲ ق. م) که در این کشور پادشاهی کرده‌اند گمان برده شده، که از الکترون^{۱۱} (مخلوطی از زر و مسیم) زده شده است.

«باکتریا» ناحیه گسترده‌ای در آسیای میانه که از شمال به رود سیحون و از خاور به کوههای «ایموس»^{۱۲} و از جنوب به سند محدود بوده، و قسمت مهمی از ترکستان و افغانستان امروز را شامل میشده، و مدت‌ها بخشی از شاهنشاهی ایران را تشکیل میداده است. باکتریا در کتاب عهد باستان «ام‌البلاد» نام گرفته و بنای آنرا به اورمزد نسبت داده‌اند. مرکز آن باکتریان و در دوران گذشته از جاهای بسیار آباد و موقعیت کشاورزی آن خوب، و چون بر سر راه‌های بازرگانی و نظامی بین چین و هندوستان و ایران قرار گرفته، وضع بازرگانی و اقتصادی آن ممتاز و با اهمیت بوده، و پس از تسخیر پارت به تصرف کوروش درآمد. مهمترین شهر آن بلخ بود که از لحاظ معروفیت در شاهنشاهی هخامنشی در

شمار تخت‌جمشید و شوش و هگمتان و سارد بوده است. قسمتی از طلاهای بکار رفته در آرایش کاخها از این کشور آورده میشده.

بین نمایندگان کشورهای زبردست شاهنشاهی که بر دیوار پلکان خاوری کاخ آپادانا نمایانده شده، پانزدهمین گروه باکتریان میباشد. یکی از پیشکشی‌های آنها کاسه‌هایی هم از زر میباشد، که از این استان زرخیز شاهنشاهی بدربار می‌آورده‌اند.

۶ - سنگ لاجورد^{۱۳} این سنگ زیبارا هم از کوههای نزدیک دماوند بدست می‌آورده هم از سفیدان. در نبشته‌های آشوری از پیشکشی‌های مادیها و آشوریا در سال ۱۱۵ پیش از شاهنشاهی ایران برابر با ۶۷۴ پیش از میلاد، زمان پادشاهی آسور هادون اسب‌های مادی و سنگ لاجوردی یاد شده، و جای سنگ لاجورد را کوه «بیکنی» یا «اکنو» (حدود دماوند) نوشته‌اند.

این سنگ گرانها از صادرات عهد باستانی ایران، و پیش از تشکیل شاهنشاهی بوده، که به‌همراه مرمر سفید و عقیق و فیروزه و آهن و مس و قلع و سرب بسایر کشورها، بویژه کشور آشور صادر میگرددیده است.

دریک نبشته سومری مربوط به چهارهزار سال پیش (خشت نبشته به اندازه ۲۲/۵×۲۲/۵ سانتیمتر موجود در موزه ترکیه) منعکس است که «انمرکار» پادشاه «ارک» از پادشاه «آرتا»^{۱۴} (شهری که روی کوه در نواحی انشان بوده) سنگ لاجوردی و عقیق برای ساختن پرستشگاهی در «ارک» میخواهد. چند جای این خشت نبشته صریحاً به سنگ لاجورد و عقیق موجود در آن شهر (آرتا) اشاره شد^{۱۵}.

دیاکونوف خاورشناس بنام روسی و نویسنده کتاب تاریخی مادها معتقد است که:

«سنگ نیمه کریمه لاجوردی که گاه‌گاه جزء باجهای گرفته شده توسط آشوریا از ماد یاد شده، برخلاف آنچه در آغاز خود آشوریان گمان میکردند، در خود خاک ماد

۷ - پادشاه سور.

- 8 - Pactole.
- 9 - Imolus
- 10 - Mermnade
- 11 - Elektron
- 12 - Imaus
- 13 - Lapis Lazuli.
- 14 - Arrata

۱۵ - صفحه ۲۴ کتاب الواح سومری تألیف ساموئل کمر ترجمه داود رسائی.

استخراج نمیشده، بطوری که تجزیه معدن‌شناسی نشان داده، آنچه سنگ لاجورد در آسیای مقدم وجود دارد از آسیای میانه بدست آمده بود (یادقیق‌تر بگویم از باکتریا یعنی بدخشان کنونی). ظاهرأ مادیها واسطه بازرگانی میان باکتریان و آشوریان، مقدم بوده‌اند.»

پیکره‌ها و ظروف و چیزهای زیادی از سنگ لاجوردی در تخت جمشید هم وجود داشته که آرایش دهنده تالارهای کاخ شاهنشاهی بوده. مقداری از شکسته‌های آنها در خلال کاوشهای سی‌و‌اند ساله تخت‌جمشید بدست آمده که در موزه‌های ایران باستان و تخت‌جمشید نگاهداری میشود. از آنجمله است: الف: پیکر سر خشایارشا که در پائیز سال ۲۵۰۶ شاهنشاهی (۱۳۲۶ هجری خورشیدی) در تالار ۳۲ ستونی پیدا شد، که زینت‌بخش موزه ایران باستان میباشد. این پیکر زیبا و ظریف در سال ۲۵۰۷ شاهنشاهی که نمایشگاهی از آثار دوره هخامنشی در موزه «چرنووسکی» پاریس تشکیل شد، ضمن اشیاء چشمگیر و گرانبهائی بود که از موزه ایران باستان بدانجا برده شده بود، در این نمایشگاه جلب توجه بازدیدکنندگان را نمود، و در شمار اشیاء بسیار ارزنده و گرانبهائی این مجموعه و نمایشگاه قرار گرفت.^{۱۶}

ب: پیکره سر شیر که در سال ۲۵۰۹ شاهنشاهی (۱۳۲۹ هجری خورشیدی) در راهرو بناهای حرمسرا در جنوب کاخ هدیش پیدا شد.^{۱۷}

ج: صفحه لاجوردی با شکل عقاب که در سال ۲۵۰۷ شاهنشاهی در اطاقهای شمالی کاخ ۳۲ ستون تخت‌جمشید پیدا شد. عقاب نقش شده روی این صفحه لاجوردی با بالهای گسترده و چنگالهای باز طراحی گردیده، و حاشیه‌ای دارد با مثلث‌هایی که برنگهای سفید و سرخ و سبز رنگ‌آمیزی گردیده است.^{۱۸}

د: خشت لاجوردین به اندازه ۲۵×۲۵×۳ سانتیمتر پیدا شده در سال ۲۵۱۴ شاهنشاهی (۱۳۳۴ هجری خورشیدی) در ساختمانهای شمالی تالار ورودی تخت‌جمشید حوالی سرستونهای عقاب.

۷- فیروزه: کانه‌های فیروزه در ترکستان (خوارزم) و در آسیای صغیر و جنوب باختری کشورهای متحده آمریکا در نیومکزیکو. آریزونا. مکرادو، نوادا میباشد و کان فیروزه نیشابور بین این کانه‌ها که شمرده شد، از همه آنها پربه‌تر و ممتازتر میباشد. در دوره‌های باستانی فیروزه را علاوه بر اینکه یک گوهر زیبا و گرانبهائی میباشد، برای رفع چشم زخم هم بکار میبردند. در کتاب تاریخ نیشابور تألیف آقای سیدعلی مؤیدتابتی نشریه شماره ۱۲۵ انجمن آثار ملی درباره فیروزه نیشابور مینویسد:

«فیروزه از هزاران سال پیش مورد بهره‌برداری و

مصریها از چهارهزار پیش از میلاد از آن استفاده میکردند. در کتاب گوهرنامه تألیف محمدبن منصور که در زمان خلیل سلطان بهادر تیموری در سال ۱۰۲۹ ه در اصفهان نوشته شده، مینویسد، که فیروزه غیر نیشابوری را اعتبار چندانی نیست و فیروزه نیشابوری هفت نوع است:

- ۱- ابواسحاقی که فیروزه بغایت رنگین و شفاف است.
- ۲- فیروزه ازهری که قریب به ابواسحاقی است ۳-
- سلیمانی ۴- زرهونی ۵- خاکی ۶- عبدالمجیدی.
- ۷- عندیلیی .

در تاریخ سلجوقیان مرقوم است که چون البارسلان فارس را تسخیر کرد، از قلعه‌اش قدحی فیروزه پیش او آوردند و گویند بر تاج سلطان سنجر فیروزه‌ای به حجم سیبی بود.

کان فیروزه در شش دره از کوههائی بنام «بارمعدن» که در پنجاه کیلومتری شمال باختری شهر نیشابور در بلوک ریوند واقع است، قرار دارد، و تاکنون بیش از صد غار در این دره‌ها برای بدست آوردن فیروزه زده شده است، و از هر زمان هر غار را بنام کسی که این غار را احداث کرده‌است، نام برده‌اند، عالی‌ترین فیروزه در زمان‌های قدیم از غار ابواسحاقی استخراج میشده، و ابواسحاقی نام یکی از خاندانهای معتبر نیشابور بوده است. چاه ابواسحاقی نزدیک ۲۵۰ سال است که مشرک گردیده، و مدتها غار عبدالرزاقی که در زمان شاه‌عباس احداث شده بود، بسیار معروف بوده. اکنون در زمان ما نامهای غارهای فیروزه نیشابور از اینقرار است:

غار زاک، ملکی، عبدالکریمی، امیرکش، چراغ‌کش، رئیس، احمدی، سرکوه، ساعدی، صدر، حسین، اردلان، زرد، آبدار، کلهر.

در کتاب تنسوخ‌نامه (تألیف خواجه نصیرالدین طوسی) مینویسد: «همه فیروزه را از هر معدن که باشد از چربی و بوی تیز خاصه بوی مشک و از گرمابه نگاه می‌باید داشت، که آنرا تپاه کند، مگر بعضی از فیروزه نیشابور که بغایت صلب باشد. در قدیم پاره‌های بزرگ یافتند که از آن ظرایف میساختند و اکنون کمتر اتفاق میافتد. دیدن فیروزه‌روشنائی چشم بیفزاید و درد اروهای چشم بکار رود، و داشتن فیروزه را به فال نیک دارند، و گویند کسی که با خود دارد بر خصم

۱۶- شرح کامل و ویژگیهای این پیکر در صفحه ۲۴ کتاب پایتخت‌های شاهنشاهی هخامنشی نشریه شماره ۸ دانشگاه پهلوی تألیف نویسنده داده شده است.

۱۷- شرح در صفحه ۱۲۳ همان کتاب.

۱۸- صفحه ۱۱۱ همان کتاب.

خوبش فیروزی یابد و رسم پادشاهان قدیم چنین بوده است ، که چون آفتاب به حمل شدی و سر سال نو بودی جواهر قیمتی حاضر کردند ، و در آن نگر بستندی جهت فال نیکو . یاقوت و زمرد و مروارید و فیروزه در قدح‌های شربت انداختندی ، میل به فیروزه کمتر کردند ، و از خواص او آنست که رنگ آن بر حسب صفا و کدورت هوا بگردد ، و هرگاه هوا صافی و بی‌غبار باشد ، لون فیروزه صافی‌تر و رنگین‌تر نماید . در کتاب عرایس الجواهر و نفایس الاطایب درباره دو قدح از فیروزه بوسحاقی مینویسد :

«در تاریخ سلجوقیان آورده‌اند که سلطان البارسلان چون پارس را مسخر و مسلم خود کرد ، از قلعه اصطخر قدحی فیروزه ابواسحاقی پیش او آوردند ، که دومن مشک و عنبر در وی می‌گنجید ، به خط پهلوی نام جمشید بر آن نوشته و دیگر آورده‌اند که چون عرب بر عجم ظفر یافت انائی مثل قدحی هم از اصطخر فرو آوردند و پیش امیرالمؤمنین عمر بنهادند که ده من آب در وی می‌گنجید . او بفرمود تا بشکسته و هر یک نگینی از آن برداشند .»^{۱۹}

۱۰ - «یون‌های» نام برده شده در خشت‌نشته همان مردمانی هستند که پس از هجوم «دوربها» و ازهم پاشیدن فرهنگ کهنسال «کرت» در کرانه‌های آسیای کوچک و جزایر اژه ، ساکن گردیده بودند و فرهنگ و هنر آنها از تمدن اژه‌ای و بین‌النهرین و مصری و خاورزمینی گرفته شده و درهم آمیخته گردیده بود . یونها هم برای یونانیان ساکن شبه جزیره بالکان کار میکردند و هم برای لیدیها . پس از برچیده شدن فرمانروائی لیدیها و گشایش سارد بدست کوروش بزرگ ، بهمراه شهر میلئتوس «که کانون بزرگ بازرگانی و هنری و فرهنگی «ایونیا» بود» پیوست شاهنشاهی هخامنشی گردید . بنابراین یونهای یاد شده در نیشه‌های هخامنشی غیر از یونانیان ساکن شبه‌جزیره بالکان بوده‌اند .

در سنگ‌نگاره‌های فراز آرامگاه اردشیر دوم هخامنشی در تخت‌جمشید ، ضمن نمایندگان کشورهای زیردست شاهنشاهی که اورنگ شاهی بر سر و دستشان استوار گردیده ، در رده دوم نماینده «یونیه» را نیز تشخیص داده‌اند ، که جامه‌شان مانند جامه لیدیها کوتاه و شلی روی آن ، با سر برهنه و شمشیری به کمر آویزان میباشد .

در این رده نمایندگان لیدی و یون و یونانیهای کرانه و جزایر آسیای کوچک ، بواسطه همسایگی و هم‌مرزی همانندهم ، جامه‌شان یکسان و آرایش‌شان نیز مانند همدیگر میباشد .

بردیوار پلکان خاوری کاخ آپادانا نیز که فرستادگان کشورهای زیردست با پیشکشهایشان نماینده شده ، دوازدهمین گروه «یون‌ها» و مردمان ساکن جزایر و کرانه‌های آسیای کوچک میباشد ، که جامه‌شان مانند جامه‌نگاره‌های درگاه

کاخ صدستون و تازانو است . پیشکشی‌های آنها نیز چندپاله و جام زرین و بافتنیهای پشمی میباشد .

از این «یونها» در سنگ‌نیشه‌های خشایارشا هم همراه کشورهای زیردست شاهنشاهی یاد گردیده است .

بیکره‌ها و چیزهایی که نمودار هنر یونانی گمان برده شده ، اگر در خلال کاوشها بدست آمده ، مانند پیکری که در ۲۴۹۳ شاهنشاهی (۱۹۳۴ میلادی) در خزانه تخت‌جمشید یافت شده ، و یا جام زر دسته‌دار کار «تئودور» ساموسی و جز آن ، از جمله پیشکشهایی بوده ، که از سوی یونهای هنرمندساکن جزایر و کرانه‌های آسیای کوچک ، توسط «خستره پونها» (استاداران یا شهربان‌ها) لیدیه به دربار شاهنشاهی ایران پیشکش گردیده است .

مانده‌های ویرانه پاسارگاد ، استقلال هنری و اندیشه بلند و ریزه‌کاری و ظرافت کار کارگران و هنروران ایرانی را بیش از آمیزش با دیگر کشورهای متمدن زمان نمودار میسازد ، که مورد تأیید باستان‌شناسان نیز قرار گرفته است . باوجود براین در آرایشگرهای تخت‌جمشید ، گذشته از آنچه که زائیده اندیشه و ذوق ایرانی بوده است ، درپاره‌ای جاها از نگاره‌ها و سنگ تراشیهای استادان زبردست کشورهای زیردست شاهنشاهی ، گرفته شده است و همه باستان‌شناسان و پژوهندگان ژرف‌نگر ، بر آنند که در قسمت‌های گرفته شده یک دخل و تصرف بجسا و پسندیده‌ای توسط کارگذاران و هنروران ایرانی ، بنا بر ذوق و سلیقه خود بکار برده ، که با همانند آنها تفاوت بهتری پیدا کرده و آنرا به صورت تازه و زیباتری جلوه داده است .

بهر برداری از هنرهای کشورهای زیردست و گردآوری هنرمندان و استادکاران در مرکز ثقل شاهنشاهی و بوجود آوردن یک دگرگونی هنری که بدست چنین رهبرانی می‌بایست انجام گیرد ، یک جنبه سیاسی هم داشته و شهریاران هخامنشی با بکار بردن این رویه ، همانگونه که معتقدات و آئین‌های و رسوم کشورهای زیردست را محترم میشمرده‌اند ، هنر و کار آنها را نیز مغتنم دانسته ، هم آهنگی و بستگی و حمایت و تشویق خود را نسبت به آنها با بکار بردن آن هنرها در پایتخت شاهنشاهی ابراز داشته ، و از هنرمندان زمان ، همانگونه که روش امروزی کشورهاست و مغزهای اندیشمند را جذب مینمایند ، برترین بهره‌برداری را نموده و آنها را بکار واداشته‌اند .

رعایت این اصل یعنی گرامی داشتن هنرمندان و فراهم ساختن وسائل زندگی آنان و گردآوری‌شان در یک مرکز هنری ، سبب شد که دو سده و بیست و پنجسال زمامداری این دودمان برجسته بر خاورزمین ، نه کشوری از بین رفت و نه هنر و فرهنگی نابود گردید ، بلکه دانش و هنر برترین پایه

پیشرفت خود را پیمود. از همین جهت است که آثار مربوط بدوران هخامنشی زیباتر، ظریفتر، حساستر از آثار پیش از آنها و پس از آنها میباشد، و پیوسته دیدگان ستایشگر خاورشناسان و دانشمندان جهان را خیره ساخته است.

هنر هخامنشی همه ویژگیهای خود و سهم ایرانی و خاورزمینی خود را نگاهداشته، و با آنکه ایرانیها بواسطه تماس با یونانیها در کرانه‌های آسیای باختری به هنر یونانی آشنائی پیدا کرده، و دانشمندان و هنروران یونانی در قلمرو فرمانروائی آنان رفت و آمد میکردند، باز پای بند بوده‌اند که در آثار خود از هنر اصیل ایرانی و فرهنگ خاورزمین بیرون نشوند، و سبک یونانی را در ساختمانهای خود دخالت ندهند. از خاورشناسان و باستان‌شناسان آنانی که آثار تخت‌جمشید و پاسارگاد را با دیده انصاف و مروت و دور از تعصب نژادی و قارهای نگریده، تأثیر سلیقه و ابتکار و دقت نظر قوم ایرانی را در هنرهای بکاررفته، ستوده، و مورد پژوهش و بررسی و تأیید قرار داده‌اند.

دانشمند و باستان‌شناس بنام‌سده اخیر شادروان «هرتسفلد» آلمانی که از باستان‌شناسان بلند پایه هم‌زمان ما میباشد، و خود چندسالی در تخت‌جمشید کاوش و پژوهش نموده است، و نوشته و نظریه او درست‌ترین سند و حجت است، در این باره نوشته است:

«نگاره‌های تخت‌جمشید نه از حیث تصور موضوع‌ها، و نه از لحاظ اصل کلی آرایشها و ترتیب صفوف ممتد، که استحکام و مهارت کامل هنر معماری از آن ظاهر است، و نه از لحاظ دقائق و تفصیل جزئیات و شکوه دوره رسمی که در آن پیداست، ابدأً شباهتی به آثار یونانی‌ها ندارد، و از تأثیر هنرهای آن ملت که گاهی در گفته‌های پژوهندگان دیده میشود، بهیچوجه حکایت نمیکند. هنر تخت‌جمشید را اگر بخواهیم در یک عبارت تعریف کنیم باید بگوئیم: آخرین تجلی هنرها و فنون ظریفه خاور باستانی که بصورت رسمی درآمده و همانند هنر امپراطوری است.»

نویسنده «تاریخ صنایع ایران» دکتر «ج. کریستی ویلسن» در قسمت مربوط به هنرهای دوره هخامنشی پس از بحث مفصلی به گفته «استانلی کسون» استناد کرده و نوشته او را بدین شرح نقل نموده است: «هنرهای هخامنشی چنان سبک معین و معلومی دارد، که اگرچه تأثیر صنایع خارجی در آن به آسانی تشخیص داده میشود، باز میتوان ویژگیهای ایرانی آنرا که واضح و آشکار است، دید. تصویر سربازان و اسبان ایرانی مانند سربازان و اسبان آشوری بی روح نبوده، و خشونت و سببیت آنها را ندارند. تصاویر و حیواناتی که ایرانیان کشیده‌اند، مخصوصاً تصویر حیوان اهلی ایران یعنی بز کوهی، دارای روح و دقت و سادگی است که بین هنرهای

آسیا تاکنون همانند آن دیده نشده است. اقتباس از هنرهای سایر اقوام، کار هنرمندانی بوده که مایل بوده‌اند، از دیگران نکات فنی را بیاموزند، ولی هنرمندان هخامنشی استقلال و سبک هنری خود را حفظ مینمودند.

پروفسور آندره گدار باستان‌شناس درگذشته فرانسوی که مدت متمادی با آثار تاریخی کشورما سروکار داشته، در این باب مینویسد:

«هنر دوره هخامنشی مانند هنر آشوری، کوشیده‌است همه‌جا خصیصه کاملاً شرقی و قدرت شاه را نشان دهد. هنر هخامنشی مانند هنر یونانی دارای ذوق تناسب و هم‌آهنگی و وزن بوده، ولی طرح‌ها عمقاً آسیائی بوده‌اند، و این دلیل آن نیست که ایرانی هنر یونانی را نمیشناخته شاهنشاهان هخامنشی نسبت به زیبایی هنر یونانی حساس بودند، اما کمال مطلوبشان بطور آشتی‌ناپذیری با هم مغایرت داشت. در هنر و همچنین در سیاست، اصرار داشتند که جز از تمدن قدیم و بتمام معنی شرقی، الهام نگیرند.»^{۲۱}

«عالی‌ترین هنر ایرانی، بمعنی حقیقی هنر، همیشه معماری آن بوده است. این برتری نه تنها در دوره‌های هخامنشیان، پارتها و ساسانیان که آثار ساختمانی‌شان را میشناسیم محقق است، بلکه در مورد دوره اسلامی ایران هم صادق است. شاید معماری قدیم ایران است که در شکل جدیدش به بهترین و صحیح‌ترین وجهی معماری اسلام را از نظر هنری و طرز تأثیرش بر تمدن کهن ایرانی بما میشناساند...»^{۲۲} پروفسور پوپ خاورشناس شهیر امریکائی در مقدمه کتاب «شاهکارهای هنر ایران» درباره هنر این دوره مینویسد:

«هنر دوره هخامنشی ما را با نخستین شاهنشاهی جهان

۱۹ - صفحه ۷۴ عرایس الجواهر و نفایس الاطایب تألیف ابوالقاسم عبدالله کاشانی سال ۷۰۰ ه. ق بکوشش ایرج افشار نشر به شماره ۵۳ انجمن آثار ملی.

۲۰ - این پیکر ظریف و زیبا در کنار دیوار راهرو و ساختمانهای که بنام «خزانه تخت جمشید» نامگذاری شده، پیدا شد. سرودست آن شکسته و در خلال کاوشهای تخت‌جمشید بنست نیامد. درباره این پیکر گمان کرده‌اند که از پیشکشها یا غنائمی باشد که از یونان آورده شده و در خزانه شاهی نگهداری میشده است.

آریان نوشته است که هنگام تسلیم خزانه شوش به اسکندر مقدونی، پیکرهای مفرغی «هارمودیوس» Harmodius و «آریستوتیون» Aristo Geitone که خشایارشا از یونان آورده بود، و در آنجا نگاهداری میشد، اسکندر آنها را به آتن فرستاد. (درباره خزانه تخت جمشید به صفحه ۲۷۶ تا ۲۹۸ کتاب پایتخت‌های شاهنشاهان هخامنشی نشر به شماره ۹ دانشگاه پهلوی تألیف نویسنده مراجعه شود.)

۲۱ - کتاب هنر ایران صفحه ۱۴۳ تألیف گدار.

که یکی از منظم‌ترین و مقتدرترین و بی‌هیچ تردید عادلترین دولت‌ها بوده است، روبرو میکند. دنیای غرب از ایران باستان، آگاهی مختصری دارد و آن نیز از روی گزارش‌های خصمانه و پرغرض یونانیان است که در آغاز قرن چهارم پیش از مسیح با ایرانیان دست‌گریبان شدند.

یونانیان این زمان در بیان برتری استعداد خود هیچگونه تواضعی نداشتند، و برایشان دشوار بود که از هنر ملت‌های دیگر سخن بگویند. یونانیان همیشه با احترام و وحشت از شاه بزرگ سارد، سخن گفته‌اند و حال آنکه این «شاه بزرگ» فقط یکی از ساتراپ‌های شاهنشاه ایران بوده، و «سارد» فقط مرکز ولایتی بشمار می‌آمد و هنگامی که جنگ‌های داخلی، یونان را بکلی تجزیه کرد و ایشان را آماده آن ساخت که از همسایگان خود اطلاعات مستقیم و درست بیاورند، گزنفن و هرودوت درباره ایرانیان مطالب تمجیدآمیزتری نوشته‌اند. گزنفن در پرورش یک شاهزاده ایرانی که کوروش کوچک باشد، نمونه و سرمشق تربیت اصولی و انسانی را تشخیص داده است، یعنی آنچه یونانیان اگر برشد سیاسی میرسیدند، خود بدان محتاج بودند. در حقیقت همیشه در یونان یک فرقه مهمی وجود داشته، که معتقد بسازش و همکاری با شاهنشاهی ایران بوده است.

نکته‌هایی که در کتاب‌های درسی اروپائی نوشته‌اند، مبتنی بر اینست که ایران کشوری ستمگر و وحشی بوده و در جنگ‌های ماراتن و سالامین چراغ تمدن اروپا را خاموش کرده، و مغرب زمین را در دوران تاریک جهل انداخته، و اهی‌ترین افسانه تاریخی است که در همه ادوار، حقیقت را مستور کرده، و منشأ بسیاری از اشتباهات دیگر نیز شده است.

شاهنشاهی هخامنشی بر اصول اخلاقی و مذهبی بسیار متینی استوار بوده است، و هرگز در سیاست خارجی هیچیک از شهرهای یونان اصولی عمیق‌تر و حقیقتی‌ترازان وجود نداشت. اساس این سیاست رفق و مدارای نژادی و مذهبی بود. آشور دستگاه پادشاهی خود را بر اساس «وحشت» گذاشته بود. دولت آشور با سرعت شگفت‌انگیزی زوال یافت و در طی چند نسل شهرهای بزرگ آن از غبار سرزمین‌هایی که با ظلم و بیرحمی زیر فرمان آورده بود، مستور گشت. اما شاهنشاهی هخامنشی از آسیای مرکزی و رود سند تا نیل و دریای اژه، بسط یافت. در سراسر این زمین پهناور، آسایش و فراوانی نعمت فرمان راند، و یکی از بزرگترین مراحل پیشرفت تمدن در این دوران طی شد. دین هرناحیه آداب و رسوم محلی مورد احترام و حمایت قرار گرفته، چند حکومت مستقل محلی که بود، نه همان سرنگون نشد، بلکه تقویت شد و تعهد شاهنشاه با آسایش اتباع خود، همه‌جا ابلاغ و اجرا گردید.

در کتیبه‌های مصری، داریوش را بسبب ایجاد بیمارستانها و آموزشگاهها و امور آبیاری و تسهیل حمل‌ونقل و تکمیل نخستین ترعه میان دریای سرخ و مدیترانه، که همه از اقدامات ایرانیان بود «نیکوکار بزرگ» لقب دادند.

شاهنشاهی هخامنشی «دولت آزادگان» بدقیقت‌ترین معنای این کلمه بود. بزرگواری و صفای باطن و راستی و حسن انتظام و احساس مسئولیت و لطف روابط اجتماعی با دین شریف، صفات برجسته دوره هخامنشی بود، و همه آنها در هنر این دوران تجلی کرده است....